

عن الاسلام حتى ضرب بسببه ضرباً اشرف به على الموت انتهى یعنی پس اگر گفته
 شود بلكه صاحب نفاق على است لقوله ثم ولطعمون الطعام بگوئیم که اطلاق قول
 یعنی گفتن بدین لفظ که النفاق کرد و متحقق نمی شود مگر وقتی که در واقعات عظیمه اموال عظیمه
 النفاق فرماید و واحدی در کتاب بسبب ذکر فرموده که هر آنکه ابو بکر اول آنکس بود یا
 که بر اسلام قتال کرده و او برکے آنکه علی در اول ظهور اسلام صبی صغیر بود و صاحب
 قتال بود و اما ابو بکر شیخ مقدم قوم بوده و از اسلام دور کرد و باز داشت مزاحمت کفایت
 را تا آنکه بسبب ذب عن الاسلام مضروب گردید مضروب شدنی که بسبب ضرب شدنی
 بهلاکت رسید انتهى قیاللعجب من یطرد الله فلامرؤله ^۵ آنچه طعن ما است آن
 فقر تو هست پس این استدلال مردود است آنچه گفته اطلاق القول پس خرج محض است
 قال الله تع وعمارناهم ینفقون وقال الفقهاء ما زقتکم وقال صلعم علی
 ما رووه لا یقسم وراثتی دینار اما نکت بعد نفقة نسائی پس استعمال نفاق
 بر چند درم و دینار ثابت شد اما آنچه گفته اذا انفق فی الوقائع العظیمه اموالاً
 عظیمه پس این غیر جیش العسقر وایت ندارد چه در غزوه بدر واحد و احزاب خود
 ابو بکر صدیق مع دیگر صحابه بر خرمکے الضار اقتنا سیداشتند کما هو مروی فی تفسیر
 الجلالین تحت قوله ثم والذین بتوالدار و از فتح خیر خود متمول شدند و قبل فتح بیح
 موقع بدل نرسید و جیش عسرت بعد فتح مکة است آنچه مرتبه با ذلین اش اولن آمده
 است و او تم را حسن نیت مطلوب است نه اموال عظیمه آنچه در نظر امام مهم رازی عظیم
 می نماید و در النفاق شیخ الصحابه و سید العرب همین کافی است که آیه کریمه یا ایها الذین
 آمنوا اذا اناجیتهم الرسول فقل موابین یعنی بخوانم صدقه آمد و هیچ یکی از الذین

آمنوا بیاس ورم برکے نجومے حضرت پیغمبر تیا مدگر علی بن ابیطالب کنار واه ابن
 المغازی و زرین العبدی فی الجمع بین الصواع الستة و الثعلبی و موفق بن احمد فی
 کتاب لفضائل الامیر المومنین و ابراهیم بن محمد الجوهری فی فرائد السعیدین باستانی
 و ابوالنعمان ایضاً و ابن ابی الحدید فی شرح نهج البلاغه و هو صاحب الاجازة فی الحدیث
 عن ابن الجوزی کما ذکره فیہ و در فصول مجاهدین الصبیح مالکی سید تفسیر امامهم الواحدی
 مذکور است از ابن عباس قال کان مع علی بن ابیطالب اربعة وراهم فتصد
 بدیهم سراویدهم علانية ویدهم لیلاد ویدهم نهاراً فانزل الله فی الذین ینفقون
 اموالهم باللیل والنهار سراً وعلانية قلم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم
 و لا هم یجزون و رواه موفق بن احمد و الثعلبی و ابراهیم المحموبی الجوهری و ابوالنعمان
 الاصفهانی باستانی و ابن المغازی ایضاً و رواه الشافعی فی الخصائص پس بر
 چهار ویم که تخمین نیت اتفاق فرمود اینچنین تنایا سے خطیر و مداح فخر نازل شد و بر
 اتفاق ابو بکر که اتفاق در حبش عسرت علی مار و کوا و انوار آیه لایستوی آمد قاطعاً بلکه
 این هم صادق نبی آید چه لقی تساهے مشروط بود نظر آخر الفتح و قاتل وارو شده است
 و شرط ثانی از ابو بکر صدیق در اول و آخر یافت نشد و لهذا این آیه نشان و معنی با
 و واقعی در تاریخ خود آورده است که در زمان جنگ تنوک منافقین غنی و کونگر بود
 و مومنین تا دار و مفلوک و اغنیاء اتفاق کثی و ساءان خطیر مومنین قبیله بود
 دادند انهموا ملخص ترجمت و عمل خیر که منافق کند مدوح و مقبول فی فافهم و اما آنچه
 امام رازی استدلال بآیه بطلان الطعامة و رسوال با اعتبار ضعف آورده تا
 جوابش قوی افتد الحق الحق یبوء و المائین امام الدین جیل الحدیث و کتاب لایمان

همان کمال که در او تاسع مومنین واقع باشد مقایسه کنند البتہ بیچ اشتیاهی و
 التباسی در میان این هر دو مرتبه نخواهد یافت پس میگویم که امامت در هر کمال
 عبارت از حصول مشابهت تامه با نبی است الهی و اتفاقاً در این همه فضائل
 بلا استحقاق بر بنابرگزینی بزرگوار ما با استحقاق خود که قال الله تع و اشیر که فی امری
 وقال یا ایها البنی حسیک الله و من اتبعک من المؤمنین که هر دو آیه ایشان
 امیر المؤمنین شاه مروان نزولاً و الطبا قامی باشد چنانچه امام محمد رازی در تفسیر
 کبیر ج ۳ صفحہ ۲۳ آورده قال صلعم اللهم ان اخي موسى سألک فقال رب
 اشیرح لی صدری الی قوله و اشیرک فی امری الی قوله صلعم و انا محمد
 نبيک و صفيک فاشیرح لی صدری و یسر لی امری و اجعل لی وزیراً من
 اهلی علیاً شد دیلاً ظهري و حافظ ابو نعیم در کتاب نزول القرآن فی علی
 علیه السلام تحت آیه یا ایها البنی حسیک الله و من اتبعک من المؤمنین باسناد
 آورده قال نزلت فی علی بن ابیطالب و مؤید این آیه قوله تع است قل هذه
 میبلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی یعنی ابو علی و صاحب درجات
 امامت چنانکه گذشت بنقل مخصوص معترف شده که تابع حقیقی حضرت نبوی علی
 سے باشد ترجمه بگواسے پیغمبر این شریعت من است من ویر که تابع من است ما
 هر دو دعوت الی الحق بنابر یقین و صداقت میباشد اتری ازین آیات کفالت و وزیر
 علی یا مرتضیٰ و دعوت فرمودن هر دو بلا تمیز در فصل دعوت مابین تابع و متبوع وارد
 است بلکه قوله شد دیلاً ظهري که مفید معنی اشیر که فی امری است در امر
 دعوت یکسان میباشد بلکه گاهی کار سازی در امر دعوت انسانان تماماً ظاهر است

از متبوع صاحب شریعت می باشد خالاکه هر از فضیلت منهل خضر رسالت شده است
و این مستوجب دستاورد اجرو عوت اسلام لاکلام فی است قال الله تعالی ان الله
لا یضیع اجر المحسنین و قال فی غیر موضع الا علی الله اجرها و اجر شمس که همتا
اجر رسالت بود از روم و قیاس بیرون است پس کدام است که فضیلت خود را
خواهد و ایا تشبیه که جبرئیل امین در شبیات جناب امیر مومنین احد گفت هذه الموانسات
فقال رسول الله صلعم انه منی و انما منه الوقت جبرئیل گفت و انما منکر و اوه الطبری
یعنی من از هر دو شما غایب اخفا دارم اتقی ایا ایچین کلمه طلی از ملاک نشان ثلاثه هم
گفته بایز گواهی آسمانی برائے آنها متصور شود روت الطبری فی تاریخ بعد و لک
فسموا صوتا لا یخفی الا ذوالفقار و لا یخفی الا علی و این قول سادی ناطق است
که در سموات افضل الاعمال جهاد است پس ازین قبیل یاد نشان ثلاثه چیزه
از آیات آسمانی آمده است لا و الله که لیک فاین کلمه الا فضلیه عند الله تم و ارجح
استحقاق اجر جبرئیل جناب ولایت باب بس مختصر نظایر سبب مثل قوله تم و کفی
الله المؤمنین القتال یعنی بن ابیطالب و کان الله قویا عزیزا است رواه ابن جریر
فی قرآة ابن مسعود و معنی مانند که این قرآت ابن مسعود را و هر قرآت را که مانند
از قرآن مروج است قرآة شاذه گفته اند و در تفسیر القان قرآة شاذه بکلم حدیث شریف
است مگر روایة از قسم احدی از حجتی دارند لهذا این قرآة ابن مسعود حجت
است و مثل حدیث نبوی صلعم لضره علی یوم التقدق افضل من عبادة
التقلین و مثل حدیث لا عظیم البرایة غدا یجادی علی الله و رسوله و یجیه
و رسوله یعنی الله علی بید الکافی البخاری و نیز حدیث قدسی مذکور تا و علیا

مظهر العجايب تجد دعواتك في النوايب وتبريدت قدسي لا سيف الاذواء
لافتى الاعلى وقوله تع في علي ومن يشري نفسه ابتعاه وبعده الله است كما
في سنن امام احمد في كتاب الفضائل لبني الموهب موقوف بن احمد في تفسير الشيبلي
وفي فريد السمعين للمصوني وفي الفصول المهمة لابن الصباغ المالكي وغيره وقوله
فيه الذين ينفقون اموالهم الى قوله فلم اجرهم عند ما قسم الايمان كما رواه
بن احمد والشيبلي والمصوني وابن الصباغ والويعيم وابن المغازلي وابن ابي عمير
وقوله تع ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خير البرية بروايات
عباس بن رشان علي وشيعة علي است كما رواه ابن العمير في الصواعق ومع آية ورواه
ورشان ثلاثة مثل ابن خبير منصوصه وارولشده كخير الخلق ابو بكر وشيعة و
يا خير العباد عمر وتوابعه ويا خير الخلايق عثمان وسمامة قارين الا فضيلة لهم من شجرة
علي فضلا من مولا هم في قولكم جعلتم سقاية الحاج وعبارة المسجد الحرام كمن
امن بالله واليوم الآخر وجاهد في سبيل الله لا يفتنون عند الله كما
تفسير الشيبلي والواحدى وفي الجمع بين الصحاح الستة لزين العبدى وفي مناقب
ابن المغازلي ودرين باب آيات كثيرة انديرين تمثيلا الكفانوم لهذا علي بن
ابيطالب وجميع فضائل ومناقب بعد النبي افضل كائنت واشرف مخلوقاته
وقالب كل قالب وياشده وابن امر يدي است كه هر كه جذبات ديني ميتايد البته
مزود و اجزا و زياده از ديگر ان مو باشد و برين معنى افضليت بكل الناس است
و تصديق قبوليت خدمت مدائح از رت العزة و از حضرت رسالت چنانكه اشارت
بذكر آمدند كفايت دارد و برائى طرف مقابل چونكه خدمات بتقبوله نداشته اند

ازین جنس بشارت و شهادت بجز خسار و آرد نشده است اگر چه تا بعین آیتها
یا قلاک رسانند مگر لعالم بالارسانیدن و سترس ندرند و نگویند که درین مدارج
مذکورہ اکثر اقسام ضعاف اند لهذا حجت نبی با شدت ذریعہ القرض تسلیم در اصول مقرر
شده است کہ بعضی الاخبار الضعیفہ بعضا فالجزم بیلازم کہ القلاک لاقطع لجلال
المیوطلی فی ترجمتہ الصدوق من تاریخ الخلفاء و قال اعلمهم فی الصناعاته العلماء
الذہبی فی الاخبار الضعاف طرقا الیہ تکلم بالیقوی بعضها بعضا لقله عنه علی القام
فی موضوعاتہ و درینجا اختیار معتبره صحیحہ شد و آنہا سے باشند پس چگونه لازم الحجت
نشوند و اللہ الہادی الی سوار السبیل و از آیات ارضی صد و مرتبہ عزرات ظاہر الی اللہ
از آنحضرت ولایت منزلت حیا و میثاقے باشند کہ کتب فضائل و مناقب اہل
اسلام از انہا شہادت میدہند بار بار از روضہ اقدس شرف عادات جلوه گر عالم
میباشند ۵ آنست امام کرد و انگشت بچون مرقومین کافر کشت بیاد آنکہ
سگان بر او دویدند یک پاس زلفش او بریدند و کلاوڈ کر انواع معجزات باہر آن
کہ القدر است کہ اہل عالم احصا کر نمایند تا آنکہ آیات ارضی و سماوی حضرت ولایت
ہستوزیر عالمیان نمایان ہستند سرخی شفق و خاک شفا بر خون ناحق امام حسین کہ
آنحضرت شہید راہ رب العزت و خلافت اجماعی من عند الناس برید را از عمل خود باطل
بنمود الی الان کہ صدی چہارم از ہجرت نبوی است شہادت حقدار و وقتیموس
کہ خلافت اجماعی در امور دینی چیز نیست بجز استخلاف از حضرت الہی این چنین
آیات البتہ بر آن ظاہر بر امامت و نیابت حضرت نبوی صاحب معجزات می باشند
چہ من کان خلف البتہ فهو اشد بالبتہ چنانچہ محدث ابن الجوزی کے در صواعق محرقة

در باب سرخی شفق مذکور از علماء القادریں مذہب خود نقل میفرماید اخرج عثمان
 بن ابی شیبہ ان السماء مکتبت بعد قتله (الا ما حسین بن علی) سبعة ایام
 ترى علی الجحطان کانهما ملاحن بمعصفة من شدّة حرّتها وضربت الکواکب
 بعضها بعضا ونقل ابن الجوزی عن ابن سیرین ان الدنيا اظلمت ثلاثة ایام
 ثم ظهرت الحمرة فی السماء واخرج الثعلبی ان السماء بکت ویکأوها حمرتها قال
 غیره احترق آفاق السماء ستة اشهر بعد قتلها ثم لادالت الحمرة ترى بعد ذلك
 وان ابن سیرین قال اخبرنا ان الحمرة التي مع الشفق لم تكن قبل قتل الحسین
 قال ابن الجوزی وحکته ان غضبناؤثر حمر الوجه والحق تنزه عن الجسمة
 فاطمرا تاثير غضبه علی من قتل الحسين بجمرة الا فقاظها را المعظم الجایه اتی
 ما رواه ملخصا وکذا فی تاریخ الخلفاء و سرخی خاک شفا هر سال یوم عاشورا ظاهر
 می شود و شهادت یر خون تاج امام میهد بر روی له القدار و تدیر باید نمود که در
 قتل حضرت یحیی تا صد سال خون از زمین جوشید باز فرو شد و حمرت شفق روزانه
 و حمره خاک پاکى معالاة یر شهادت امام حسین الی هذا الزمان بحالها تا یان جوشه
 ایچنین و آنچه ان بر قتل خلیفین راشدین گلبه بیان نیامده زیرا که بین فرق
 مابین ایتہ دین و خلفاء مالک برائے بصیرت کافی است لمن له البصیرة۔
 الحال تفضیل اشخاص نارسیده بلایه برگزیده خدا خواستن هوس پرواز بدروه
 علیا فوق السماء پچو حص طیران مگس لعصره طائران قدس نمودن است ورنه
 می باید که نبی صاحب حق که دعوت توحید بجد و جهد فرماید و حق جود و شکور نبود
 از سلاطین دنیا که نشر شریت بنی عن المنکر ناید و مالک وسیع کفار داخل

اسلام سازند بهتر و افضل از ان نبی باشند و بهو خلف با الوفاق و مو با یک سوا
صحابه که فاقد الروایه از آنحضرت میباشد مثل جماعه خزیمه بن خزیمره و رافع بن رافع
که حدیث واحد دارند و استواش صحیح نبود یا مثل طائفه سعد بن ابی رافع و خدا
ازین سلامه و سعید بن رافع را وی یک حدیث باشند از حفاظ اخبار که هزارها
حدیث بر نوک زبان دارند و بی نام ملوک پیوسته بوده باشند کمتر و مقبول مانند
و بهو خلف عندهم و درین تفریق امیر المومنین فی الحدیث عندهم این مبارک پرسید
شده که ان معاویه افضل ام عمر بن عبد العزیز فقال العبار الذی دخل فی
فرس معاویه مع رسول الله خیر من عمر بن عبد العزیز کما فی کاسر النجاشی
یعنی سوال کردند که معاویه افضل است یا عمر بن عبد العزیز این مبارک فرمود
که غبار بیتی فرس معاویه که با حضرت پیغمبر بوده بهتر است از عمر بن عبد العزیز
فضلاً عن معاویه محض بیاس صحابیت او قوی داد حال که حافظ الاخبار سیوطی
در تاریخ الخلفاء قول سفیان ثوری که تز و عسقلانی صاحب تقریب سفیان اما
حجت است نقل فرموده که الخلفاء خمسة ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عمر
بن عبد العزیز از خیره الوداد و فی سنه فعلی ذلک واجب آمد که علی مرتضی برگزید
و پیغمبر خداست تعالی که بر آتش آیات عدیده نازل گردیده از خلیفه متعهد بر ایا پیر
افضل و اعلی است چونکه خلفا بر ثلاثه نواحی گان عامه الناس بودند و پایشان
لقب را شدین داده بودند آنچه در ملوک و بنوی مرسوم و مروج است و خود خلفا
و هم کار پر و از ان سقیفه و نیز معاشر صحابه چنانکه می آید با همه دعوت حجت بودن
اجماع امت خاصه در تحقق خلافت و بنی خودشان و خود ایشان مترود مانند پس

ادعا کے فضیلت انجمن کسان چگونہ موسسہ و در امر نبوی می آمیزد پس حقیقت و
صد حقیقت بر عقار امت است که چون ان فضائل شریک فضیلت در خلفاء مع علم
نہیدند ملک گیری خلفاء را داخل جہادات و غزوات فی سبیل اللہ شمرند و اثر موجب
ترقی و شوکت اسلام قرار دادند و بر قرآن و حدیث پیغمبر کہ در دم اتحاد ملکات ایشان
پتو اثر وارد گردیده و خود آنها بر تسلط خودشان معترف بہ ملک شدہ اند بیچ اعتنائی
می سازند و در اینجا بعضی شواہد نشان داده میشود.

اول حضرت رسالت در آخر زمان رحلت خطاب بہ ہاجرین اچھے حال ایشان
لا ابق بود و وصیت آیہ فعل عبیدتم ان قولیتم ان تفسد وافی الارض و تقطعو
ارحامکم بر خواند و خطاب انصار حسب حال ایشان فرمود وافی قوط لکم و انتم
لاحقون فی الاوان موعدا کم الخوض الخ کما فی الموابہا للذنیہ و معارج النبوة
و مدارج النبوة و غیر ہا من کتبنا لاخبار و این امر ظاہر تر است کہ این آیہ شریفہ کہ
خطاب بہ ہاجرین آنحضرت وصیت اعلام فرمود در ذم و البیان دنیا و مقصدین
فی الارض و قاطعین ارحام پیغمبر است و تہمت آیت کہ قطلانی صاحب الموابہ نقل
نفرمودہ اند موضع سیرت ہاجرین است و در ہاجرین غیر امر ثلاثہ متولی
الامنی الارض نگردیدہ و آنحضرت صلعم بعتوان تقسیم ابتاہ ہاجرین حضرات فرمودہ
و فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة و ہم حضرت نبوی قبل ازین در ایام تقسیم غنایم
ہوا زن و حنین در شان ہاجرین متشکلین غنیمت بانصار فرمود کہ ان یدھب
الناس بالذنیان یدھب للناس بالاموال کما فی البخاری و این ترجمہ
قولہ تم است تویدون عرض الذنیان و اللہ یوید الاخرۃ سوم حضرت ختمی

نبوت بمقاد آیه کریمه تربید و تفرضا لدنیا والله یرید الاخرة بهمین اصحاب دنیا و
مهاجرین لی الدنیا فرمودند انی لست اکتشی علیکم ان تشیروا بعدی ولاکن
اکتشی علیکم الدنیا متفق علیه کما نقل صاحب المشکوٰه یعنی من خوف منیدارم
که بعد از من شما یان مشرک شوید و لاکن من بر شما خوف منیدارم که دنیا غالب آید
اتقی و خزائن آل کسری و قیصره بدست انصار و دیگر غریبها جریب نرسیده
مگر خلفا ثلثاً چهارم قال رسول الله صلعم اذا فوجت علیکم خزائن فارس
والروم ای قوم اکتتم قال عبد الرحمن بن کوف کما امرنا الله تع قال صلعم
کلایل اکتتم تنافسون ثم تتحاسدون ثم تتدابرون ثم تتباغضون و
فی روایه ثم تنطلقون الی مساکن المهاجرین فتحملون بعضهم علی رقاب بعض
یعنی هرگاه خزائن فارس و قیصره شما یان مفتوح خواهد شد کدام قوم خواهد
گردد عبد الرحمن گفت که آنچه اولت با حکم داده است آنحضرت فرمود که هرگز نباید که
شما سبقت نمود خواهید نمود و کراهت از اخذ کردن خیر خواهد ساخت و با هم تکیه
سد خواهید شد باز در قتل قتال با هم که مصرف می شوید با بغض و عداوت خواهید
و در روایه است که باز بر مساکن ضعیفان مهاجرین حمله نموده بعضی ایشان را بر رقاب
بعضی امیر خواهید گردانید اتقی و این واقعات شدنی از دست اصحاب سقیف
بظهور آمدند که بزور و تحریف احراق بیت سینه معصومه از ضعیفان اصحاب بیعت گرفته
و مالک بن نویره را بجله شدید قتل ساختند و محمد بن ابی قحافه یوم ولی
الاکمراهیه قد ولی اینک الخلافة ففرع قل اللهم مالک الملك تؤتی الملك من
تشاء و تنزع الملك من تشاء ثم قال لم ولوا قالوا السنة قال انا سن منه

یعنی گفته شد با یوقافه روزیکه پس از او ابو بکر ولی امر گردید که پس از او والی شد پس میخوانند
 این ملک او گفت که بچه سید و را والی مقرر کردند گفتند که در آن عمر است یوقافه فرمود
 که من از روی طویل العوام که انقلبه عبد الحمید فی شرح فی اخبار السقیفه ششم
 نمود ابو بکر صدیق ترود و مردود بود و میفرمود و دعوت اینی سالت ترا سو الله عمل
 للانصار فی هذا الامر شی رواه الطبری فی تاریخه والاضیاء المقدسی فی التمهید
 و علی السقی فی کنز العمال و الطبری فی المعجم الکبیر و غیرهم فی غیر البیعتی دوست میباشند
 که در باب خلافت از رسول خدا صلعم پرسیدی که آیا در امر خلافت چیزیست که انصار
 هست یعنی تا بقدر استحقاق انصار با ایشان دادی و این تقسیم حصص در مالک کربا
 ز در امر امت دینی مقرر خطاری ترود بود میگفت ام ملک انام خلیفتکما
 فی تاریخ الخلفاء یعنی ایامین یا شاه اسماعیل یا خلیفه پس منم شد که ششمین اجماع است را
 بر آنکه تحقق خلافت حجت شرعی نبی است ششم قال ابو بکر بن سید القوم اما
 یعنی رئیس قوم امام قوم می باشد که انبی الجاری اختصاصه بر ششم قال ابو سعید الخدری
 ما من احد الا وقد مات ذی الدین الا این همونما فی احیاء العلوم و فی حیوة
 الحیوان گفته است در هم فاشه در خلافت معاویه فرمود و هو سلطان الله و تبه
 البر و الفاجر یعنی معاویه من الله یا شاه است الله بر تیکه از سیر سلطنت عطا
 میفرماید از تهنی حار که بر خلافت معاویه بنی از این است شد که بر خلافت پیشبردن
 بیان نیامده حتی که نام سال جهاد ششمی را عده و عام الحیا بعد بر آنکه یوم بیعت معاویه
 بهین سبب معاویه و خدا نحمد بر آنکه یوم جهاد - انوار ملاحظه این جماعه را ندیدند معاویه
 که خلافت عام معاویه سلطنت و تیا بعبودیت و الشکر واضح گشت پس چگونگی بر آنکه

خلافت ثلاثه چه تفویض است که مملکت نباشد حال آنکه شرکاء کامله بر او خلافت
ایشان بهر وجه کمتر از تحقق شرکاء متعده سنت بر آنست خلافت معاویه میسر آمده
یا زویرم امیر معاویه در باب خلافت شریفین میفرمود و قال الناصر ابوبکر و عمر
غیر معدون الملك ولا الخلافة غیر انهما سارا لبیرت حسنه ثم رجع الممالک
الی نبی عهدت ان کما فی کتاب الاماره و الباری علیه السلام

ابوبکر و عمر از غیر مدین مکنی کردند و او را میسر است که در مدینه
و یزید به اهل مکه فرزند مکران برود و بسبب تشریح آنکه در این کتاب
نبی عهدت ان رجوع آورد و آنچه این معلوم شد که در مدینه آمدند از مدینه
بهر جمع عهدت ان عهدت و او را میسر است که در مدینه است و او را میسر است
شماره ششم در فضیلت اهل صفا

بعضی بنصوب بعضی و یا چند نفر از این تا شش نفر از این تا شش نفر
برند او را میسر است ثلاثه است سیر در حکم قال انما یأمن بالله
منذ قال لما رسول الله صلکم یا معاویه او انکلت قالیرت تاریخ الخلفاء
طرا کتبه رسو انما صلعم ریاسته را که بلفظ حکام است و غیره در این کتاب
تاریخ و غیره در این کتاب

در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب
در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب
در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب
در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب

أَحَدِ الْإِنْسَانِ عِزٌّ وَجَلٌّ بَيْنَهُمُ الْعِدَاةُ وَالْبَيْضَاءُ الْيَوْمَ الْقِيَامَةَ وَأَنَا شَافِعٌ
من ذلك كما ذكرنا في خبر وارثه من عمر فتوحات خود را فتح دنیا می دید بنام آنکه
صاحب حق حضرت نبوی بجا اخباری است ممالک کسری و قیصر اعلام فرموده بود
که غزوات استیلا فتح دنیا موجب میانگین است اهل دنیا خواهد شد شما نزد هم حساب
تقتضی در این است که دعوتید و دوم و ششم در معنی خلافت چنین عالی فرموده است
باید دانست که امامت نزد اهل سنت بمعنی پیشوائی در دین اطلاق کنند الی قول
دیگر است امامت بمعنی باو شاست و ریاست نیز اطلاق کنند و عرض از نصب امامت
حدود و تصریحات است و تفسیر حبش و عساکر الجحیم معلوم شد که حضرات معاینه
بیتت خلفا همین است بر باد است بجز اهل محل نمودند و اکثری بغرض خبر
چیز است که عثمان بدست آید بغرض هدایت یافتن امت و تعلیم آداب شریعت و تلقین
رسوم عبادت رب العزیز اگر ابو بکر را خلیفه رسول الله می گفتند که خلیفه نفعی یعنی بلکه
معظم است کفای القاموس بر مقدم هم این عمر وقت میر امام حسین بود گفت لا
تخرج من كان رسول الله خيرا الله بين الدنيا والاخرة فاختار الاخرة وانت
بصحة منه ولا تالاه بعد ذلك الدنيا المنحصر ترجیه این عمر امام حسین گفت کریم
عمر است بر آن بنام آنکه اگر از این ابراق مروا دنیا تو نخواهد رسید بهی کفای تاریخ
التواتر فی اواسط المعاصی للعبیر زین العابدین ع است که خلافت بر طبق تحقیق
است نزدین است و نیز دنیا را مطلقا دنیا بود پس همه هم جیت دلان که همین
موردی تطبیق کردند عهد آن است و اما در این باره سلینت و مملکت
و بسیاری از اینها است پس سلینت و مملکت و مملکت و مملکت

یا مذلّ المؤمنین فرمودست **يُذَلُّ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ وَلَكِنِّي كَرِهْتُ أَنْ أَفْتَلِكُ عَلَى الْمَلِكِ تَارِيخِ الْخُلَفَاءِ** این حدیث کاشف حقیقت مصالحت است که امام حسن بیضا خلافت ملکی و سلطنت دینی تو قوی تقوی نفس فرموده بود و نه خلافتیکه استغاثش بدست و نه بود چه امامت و خلافت من عند الهی بلکه باختیار خود نمی دید که قدرت بران منیدار و از بیخاییز واضح گشت که در صدر اسلام سرور از خلافت اجماعی بر او ملکی بود و نه ریاست دینی تو زو هم خلافت من عند الناس خود مظهر است که خلافت دینی نمی باشد چه در دنیا که راول خلی می رسد که خیرت در اسلام داخل سازد

معارف و نسخ

قال الله تع ما نسخ من آیه او نسیها الا نأت بیک منها او مثلها یعنی ما هیچ آیه را منسوخ نمی سازیم نه از قلوب عباد فراموش می آید مگر آنکه می آید بهتر از آنها یا مثل آنها اتقی و در احکام نسخ مقرر است که ما تقدم نزولها تا آخر و در منسوخ میشود بحالت عشق و ضیق که در منسوخ بود یا تبدیل حوال رجال بیان آید بنابرین در شان عوالی مکان حضرت ثلاثه یعنی صاحب سقیفه و شوری و غنی با حیا نظر است که اگر خصائل کثیره و خطیره و مناقب بارقه و شاره ایشان که با فواهد تابعین خلافت گفته میشوند معتبر و از ندرت آیات معقیه بران مرتب باشد پس ریحی السبب جمع آمدن محاسن و قبایح آنها قاعده نسخ جاری میشود که تمامی محاسن مقدمه ایشان بود و ذات قبایح و معائب متاخره آنها البته مشهور نمی باشد قال الله تع ان الله لا یغیبه عن العوام حیی یمیدر و اما یا غیبیم چنانچه آیات و اخبار محمود و منطبقه قوم بانها

که گفته اند از نزول و در روایات و اخبار بعد از هجرت شتبر قیام ایشان و صدور
اعمال محیط حسانت آنها کلیه بسیار مشهور گردیده چنانچه جماعت خلافت سقیفه اهل
که آیه کریمه سبحانه الا تقی و آیه شریفه و اللیل اذا یخشی و آیه و الذی جاء بالصد
و صدق بآیه و آیه من خاف مقام ربه و آیه و وصینا الانسان بالذیبه اجسانا و
آیه و ترعنا ما فی صدورهم من خلی که این همه در سوره تها که یکتا اند در شان
ایوب که صدیق نازل شده اند و همچنین آیات مدینه که در سوره آل عمران و شاول
فی الامراست و آیه و الایمان اولوا الفضل که در سوره النور است ایشان حدیث
میگویند هر آنها بقا و آیه و انی برایه ما کانت الله لیل المؤمنین علی ما انتم علیه
حتى یخیر الخبیث من الطیب یعنی هرگز نگذار و خدا تعالی مؤمنین را بر آنچه شما
الحال نیستید بران یعنی غیر متمیزین الایمان و التفاق تا آنکه جدا سازد تا پاک را
از پاک از حق منسوخ القانده و معدوم الحکم میباشند آیات شتی متاخره فی النزول
که آیاتی بی آنها و اتمام خبیث را در آیه کثیرا الله الخبیث من الطیب و یجعل
الخبیث بعضه علی بعض فیکفه جنیبا فیجعل فی جحیم او کف لهم الخاسر و
همین فرموده است و ملخص معنی این آیه چنین است تا جدا کند او تم خبیث را
از طیب بگذارد خبیث را بعضی از بعض پس بجا جمع سازد تمام را پس در آوردش
در جهنم آنچه از زیانکارانند از حق حالا آیات تا نسخ فضائل المزعومه بمصدق لیمیز
الخبیث چنانکه بذكر آمدند بلا حمله می باید کرد و قوله تم که در سوره التوبه است و ان
آخر السور با عها نزول است أم خبیثم ان یلذوا و لما یعلم الله انهم جاهدوا
بکم هم و عوسه فضائل سابقه و عوارا فضیلت آنها را در ربوبه و حق تواند که مفاد

لیذرا المؤمنین علی ما انتم علیہ ومفاوان تتركوا الخ مع و متروک است پس
 امر میز جها و برآمد آنچه در آخر سوره قرآن است چونکه جائے ثبات ایشان ثابت است
 نه مبارزت آنها یا انفسهم بظهور آمده لهذا از طبیعت منبر گردیدند و مود آن آیه و ممل
 محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افا ان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم
 ومن یقلب علی عقبیه فلن ینظر الله شیئا است یعنی محمد نبیت مگر رسول هر آنکه
 قبیل او ایستاد گذشتند ای پس اگر میرد رسول یا قتل کرده شود منقلب شوید بر آ
 خود و هر که برگردد بر پاشنه های خود پس هیچ زیان نرساند خدا را انتهی و این پیشین
 گوئی از امر شدن پیشین مد و حضرت رسالت منزلت و فتمی نبوت نیز در احادیث
 حوض ازان خبر داده و فاصد شیخ طاب ابو بکر صدیق بر قول وے که گفت انکنا اتوا انهم
 فرمولا ادری انک لکن بعدی کافی الموطا ملا ما هم مالک بعد ازین کسی را از
 عامیان خلافت سقیفه مجالی بمقالی با مالک این انقلاب احداث از خطاب صدیق
 بر سر بنامین غیر موجودین مانند که ایشان بنور از کیم عدم نیامده و ایمان نیاوردند
 پس چگونه معدومین مخاطب شدند تا بداییم که این انقلاب بحق بنی امیه مذکور
 شده است یا بر سر اعراب یا بر سر مالک بن نویره و غیره صل کرده شود زیرا که اعراب
 از ازل شدید النفاق و معلن الکفر و الشقاق بودند آیه الا اعراب شد کفر و نفاقا
 بر آنها شهادت دارد و پس انقلاب بر سر ایشان نمی سنود و مالک بن نویره مخاطب است
 و من الاعراب من یؤمن بالله و الیوم الاخر الی قوله سید خاتم الله فی رحمة
 الله عظیم بحسب کافی سوره التوبه و باشد دلیل آنکه در تفسیر از بنی مذکور
 است که مالک بن نویره و حجاب طلب زکوة ابو بکر صدیق استدلال یا بخند ما

مواهم صدقه تطهره و تزکیم بها وصل علیهم الایمیش کرده بود و این
 آیات در قرآن ترتیباً و نزولاً موخر از آیه العظیمه میباشد پس اقرار انقلاب بر مالک
 سجده نمی شود مگر بحضورین علی الوقت قافم و آیه دیگر ناسخه الفضائل المتخذه فی
 شریعتهم و که نه فعلک عظیم ان تولیم ان نقصد فی الارض و نقطعوا الرجا منکم
 آیه است که در سوره ممر است و در آن ذکر قوم قریش آمده که ما فی الدن مشور و کس
 ستولی فی الارض با مورامت نگرویده مگر از نبی محمد و عدی و امیر این آیه بیان
 ایشان موافق مصداق است چه خلاصه ترجمه ظاهر معنی اینکه پس ایامریب
 که اگر والی امور امت باشد فساد انگیزی در زمین سازید و قطع ارجام نماید الت
 و بر ظاهر است که در قید قریش کدام کدام ستولی امور مسلمین گرویده و افسان
 چه بیشتر میشود که بطبع اخذ اموال رواج ملل باطله را چاکر و اشتد کما عرفت و غرض
 ایشان محرک محرمات شنیع گرویده چنانکه الفا کثرت و قطع ارجام فرمودن شیخین
 از شهادت عثمان غنی ثابت شده چنانکه در تاریخ الخلفاء مذکور است و رسیدن عثمان
 و استعمل اقرباء و اهل بینه فی البست الا و آخر و کتب لمر و ان بمختل فرقة
 و اعطى اقرباء و اهل بینه المال و تا اول فی ذلک لصله امواله بهاد قال ان
 ابا بکر و عمر تزکا من ذلک لمن انکه ابو بکر صدیق و عمر فاروق صلح ارجام ترک
 داشتند پس این آیه که در آن قبایح عدیده وارد اند و منطبق بحال شیخین است
 ناسخ مدیح از من بکر و مدینه میباشد پس دلیل آنکه آیه قبل عظیم بر نسخ محتاج تاخیر از نسخ
 نمی شود چه معانی شریف گوی و در مشرفی است اول و آخرش در ورود یکسان است
 پس اگر آیه مدحیه بر شان مخاطبین اش آخر از آن آید در مدح سے فرمایند و هرگاه

امر شرفی مذکور آیه اثباتی نشان اظهار آید پس همان مریح بکار خواهد آمد که از مریح مهم
 در تاثیر معدوی تیز تر است و با این محبت میگویم که آیات مذکوره صدر بنا بر قاعده
 تقدیم ازین آیه لامحاله بنا می آید و شاهد آنکه در آیات مذکور و آیه اولی است
 اولوا الفضل از فضل عظیم نیز ترتیباً مقدم واقع شده اند و آیه و شاهد آنکه
 اولاد مریحان از قصه یهود و از مطرودات اجتهادات فاروقی ثابت شده که مریح
 خیمه نهم جنات عدن می باشد اولوا الفضل مریح است که تواب خردی است
 چه سابق آیه نیز است که این فضل یعنی زیادتی مال است و آیات دیگر که بزرگ آمد
 همچنین شان دارند و اما امتیاز در فضائل و در تصحیح خلافت صحابه جلال مثل ابوبکر
 و عمر سید کهور است که در این باب یکی فی الجنة مثل الثریا وان الكاهل لا
 یدخل الجنة و مثل ان یسیر فی صحیح فی قلب منافق و لا یحسب من المؤمن ابوبکر
 و عمر و عثمان و محمد که بعد از ایشان خلافت را خیر از بعد بین ترتیب وضع شده است
 و در اهل سقیه آنرا ترتیب است پس بی اسماء را با همه اهل عقد و العمل بود و آن
 نشانند حتی آنکه در روز قیامت همه بر سر او نصب خلافت را بر اهل شور
 از احوال و مثل امین در آنست که ای ابی بکر و عمر است چه تألیف که
 اهل البیت و العقده شیخیه است پس پس علی بن ابی طالب را از اول محو
 از سقیه و در روز قیامت همه بر سر او نصب خلافت را بر اهل شور
 که قال الله یوم یصعدنا الی من تدفع صدقتنا
 و کما انما یوم یصعدنا الی من تدفع صدقتنا
 فو انما یوم یصعدنا الی من تدفع صدقتنا

یعنی گفته شد با یوقافه روزیکه لیسرا و ابوبکر ولی امر گردید که لیسر تو و الی شریکین بودند
ایه ملک او گفت که چه سبب در او الی و غیره که در آن عمر است یوقافه فرمود
که من از و س طویرا ابراهیم که گفته عبدالمجید فی شرح فی اجاب السقیف ششم
خود ابوبکر صدیق شد و مرد دیوده میفرمود و در دقت اینی سالت ترا سوا الله جل
للا نصار فی هذا الامر شی رواه الطبری فی تاریخه والاضیاء المقدسی فی التمهید
و علی المستفی فی کنز العمال و الطبری فی المعجم الکبیر و غیره هم فی غیره یعنی دوست میباشم
که در باب خلافت از رسول خدا صلوات الله علیه پرسید که آیا در امر خلافت پیروی حق انصاف
است یعنی تا بقدر امکان از انصاف بالیهین و ادنی و این گفته حص در مالک کما
شود و امر امامت دینی است هم شرط است و دیوده میگفت ان ملک انا ام خلیفه تکما
فی تاریخ الخلفاء یعنی ایامن را و شاه امر یا خلیفه پس معلوم شد که ششمن اجماع است را
بر آنکه حقوق خلافت سبت شرعی نید استند ششم قال ابوبکر دین القوم امام
یعنی رئیس قوم امام قوم است که در آنکافی البخاری تصانیف بر ششم قال ابوسعید الخدری
ما ینا انکذا الا وقد ماتت به الدیة لادین سمرکان فی انیا بالعلوم و فی حیره
الجزیران لغد و بی زعم و الله در لغات معاویه فرمود و هو سلطان الله بید
الذی و الناجح یعنی معاویه من الله با شاه ستاننده بر نیکی او پدید سلط عطا
میفرماید و بی حلال که بر خلافت ما را بی حلال اجماع است شایسته است و اول
بسیار است که ام سال چنانچه است و اعز و ما انما عهد بر آنکه بیعت مد
همین است مقرر کرد تا آنچه بر سر قوم خلافت است و در آن حاکمیت را ندیدند و درگاه
که خلافت عامه را در سلطنت و تالیفات است و گفته و انهم گشت پس چگونه بر آنکه

خلافت ثلاثه چه تفوق است که مملکت نباشد حال آنکه شرک کلمه بر او خلافت
 ایشان بهر وجه کمتر از تحقق شرک است متقدم سنت بر آنکه خلافت معاویه میسر آمده
 یا زوهم امیر معاویه در باب خلافت شیخین میفرمود ولی الناس ایا بکر و عمر
 غیره معدون الملك ولا الخلافة غیر انما سار بسیرت حسنیه ثم رجع المالك
 الی ابی عبد مناف کما فی کتاب الامامة والسیاسة یعنی معاویه میگفت که مردمان
 ابوبکر و عمر را از غیر معدون ملک که در نسل پادشاهت بودی و بلا حق خلافت
 دینی والی مقرر کردند مگر آن هر دو بسیرت نیکو سلوک فرمودند باز ممالک طرف
 نبی عبد مناف رجوع آورد و اتقی پس معلوم شد که شیخین بهر دو ولایت عدوان دنیا بود و آنچه
 یعنی عبد مناف خود نمود و و از زوهم امیر معاویه خلافت خود را که بر منوال سقیبیا
 شده بود بشتاب قریش حالی فرمود یا این انخی انهاک عن السلطات ان السلطات
 یغذیب غضب البصی کی بلخداخذ الاسد و این کاشف حقائق ایماعات صحیح
 بر خلافت است ثلاثه است سیر و زوهم قال معاویه ما زلت اطعم فی الخلافة
 منذ قال لی رسول الله صلکم یا معاویه اذا ملکتم تا حین تاریخ الخلفاء ازینجا
 ظاهرا گشت که رسول خدا صلعم ریاسته را که بلفظ مملکت تعبیر فرمود آنرا بلفظ خلافت
 تعبیر کردند چهار زوهم اهل نحل العقد باره اما تجاء و خلافت ابی بکر میگفتند رضی
 رسول الله لدیننا بالصلوة افلا نرضاه لدیننا کما فی المواهب اللدنیة للقسطا
 و تاریخ الخلفاء لسیوطی و این علانیه بر خلافت دینی مقرر کردن ایشان دلالت
 قطعی نماید یا نیز زوهم در سند عمر امام احمد آورده قال لعمر من عند لایم تکلی قد
 فتح الله لک الی قولها قال ائی سمعت رسول الله صلکم یقول لا تقمع الدنیا علی

احب الی الله عزوجل بینهم العداوة والبیضا الی یوم القیامة وانا اشفق
 من ذلك كما ذکر از تخریب خبر دار شدیم که عمر فتوحات خود را فتح دنیا می دید بنا بر آنکه
 صاحبی حضرت نبوی بلا حفظ فتوحات ممالک کسری و قیصر اعلام فرموده بود
 که غزوات آنها فتح دنیا موجب مباحثت اهل دنیا خواهد شد مشائره و هم حساب
 تحفه مذریه اهل سنت و عقیده دوم و ششم در معنی خلافت چنین عالی فرموده و فرمود
 باید دانست که امامت نزد اهل سنت بمعنی پیشوائی در دین اطلاق کنند الی قوله
 وکلب امامت بمعنی بادشاهت و ریاست نیز اطلاق کنند و عرض از نصب امامت
 حدود و تعصبات است و تهمیر جوش و عساکر الهیوس معلوم شد که حضرات صحابی
 بیعت خلفا بر همین معنی بادشاهت بوجوب اهل الحل نمودند و اکثری بغرض تهمیر
 جوش که عثمانیم بدست آید بغرض هدایت یافتن است و تعلیم آداب شریعت تلقین
 رسوم عبادت رب العزة اگر ایزد بکر را خلیفه رسول الله هم میگفتند که خلیفه نعتی بلکه
 معظم است کما فی القاموس بر مقتضای هم ابن عمر وقت سیر امام حسین بوی گفت لا
 تخرج کمان رسول الله خیرة الله بین الدنیا و الآخرة فاختر الآخرة و انک
 بضعه منه و ادنا المایعنی الدنیا ملخص ترجمه ابن عمر با امام حسین گفت که رسول
 عراق بر لیس بیعت گرفتند از اهل عراق مرو که دنیا بخواهد رسید انتهى کما فی تاریخ
 الخانداری او اسط المعاجم للطبری ازین نص معلوم شد که خلافت بر طبق تحفه
 بیعت است نزد این عمر بن دنیا و سلطنت دنیا بولیس صحابه هم بیعت فای
 معنی اختیار کردند و خلافت اجماعی و امامت من عند الناس را از لفظه
 دینی و دیدند مسجد هم امام حسن بجا ب طاعنین صلح و قائلین السلام بیکدیگر

يَا مَدِيْنَةُ الْمُؤْمِنِيْنَ فَرَمُوْا لَسْتُ بِمَدِيْنَةٍ لِّمُؤْمِنِيْنَ وَلَكِنِّيْ كَرِهْتُ اَنْ اُقْتَلَ عَلٰى
الْمَلِكِ تَارِيْحُ الْخُلَافَاوَيْنِ سَدِيْقِيْ كَا شَفْ حَقِيْقَتِ مَعْنَا لِمَتِ اسْتِ كَرَامَتِمْ حَسْبُ بِيْعَاتِمْ
خِلَافَتِ مَلِكِيْ وَسُلْطَنَتِيْ دِيْنِيْ تَدْرِيفِمْ فَرَمُوْدَه لِيُوْنَه تَمْلَا فِتِيْكَ اِسْتَعَالَشِ بَدَسْتِ
وَسْتِ نَبُوْدِيْه اِنَا اسْتِ وَاخِلَافَتِ مِنْ مَدِيْنَةِ الْمَلِكِيْ كَسْتِ بِاخْتِيَارِ خُوْدِنِيْ وَبِدِكْه قَدْرَتِ
بِرَانِ مُشِيْرُوْا تَرِيْخِيْ بِيْرِيْه اِسْتِ كَسْتِ كَسْتِ كَسْتِ كَسْتِ كَسْتِ كَسْتِ كَسْتِ كَسْتِ كَسْتِ
مَلِكِيْ لِيُوْدِيْه رِيَا سَتِ دِيْنِيْ اُوْزُوْرِيْ مَعْنَا لِمَتِ مِنْ عَدَاوَاتِيْمْ خُوْدِمْ مَطْرُوقِ اسْتِ كَسْتِ كَسْتِ
دِيْنِيْ نَبِيْ بِاَشْدِمْ وَرَدِ بِيَا تِ كَسْتِ رَاوَتِيْ نَبِيْ بَرَسِدِكْه جِيْرَسْتِ دَرِ اسْلَامِ دَاخِلِ سَاوِيْ

مَشَارِكِ

قَالَ اللهُ تَعَالَى فِي آيَةِ الْاَنْبِيَاءِ يَا اَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ اِنَّا جَعَلْنَا لِكُلِّ اُمَّةٍ رَّسُوْلًا
اَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ يَا اَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ يَا اَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ يَا اَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ
يَا سَلِّ اِيْنهَا اَتْمِيْ وَوَرَا حُكَا مِ نَسَخِ مَقْرُرِ اسْتِ كَسْتِ كَسْتِ كَسْتِ كَسْتِ كَسْتِ كَسْتِ
مِيْشُوْدِيْ كَالْتِ عَشْرُ صِيُوْتِيْ كَسْتِ كَسْتِ كَسْتِ كَسْتِ كَسْتِ كَسْتِ كَسْتِ كَسْتِ
دَرِ شَانِ عَوَالِيْ مَكَانِ حَضْرَتِ مَلِكِيْ مَعْنَا لِمَتِ مِنْ عَدَاوَاتِيْمْ خُوْدِمْ مَطْرُوقِ اسْتِ
اَلَا اَكْرِ خِصَالِ كَثِيْرٍ وَخَطِيْرٍ وَمُنَاقِبِ مَارَقِدِ وَشَارِقِ اِيْ شَانِ كَسْتِ كَسْتِ كَسْتِ كَسْتِ
اَكْتَبْتِ بِشُوْنِ مَعْنِيْ وَارْتِ مَآ كَثْرَتِ نَوَابَاتِ مَعْنِيْ بَرَانِ مَرْتَبِ بِاَشْدِمْ بَرِيْ رِيْجِيْ لِيْسِبِ جَمْعِ
اَلِيْ مَحَاسِنِ وَتِيَا كَسْتِ اِيْنهَا قَاوِدِ اَلَسْتِ بِمَارِيْ مَعْنُوْدِيْ نَبِيْ عَاسِرِيْ مَقْدِمِ مَدِيْنَتِيْ
بِه رُوْدَاتِ قِيَا كَسْتِ مَعْنَا لِمَتِ مِنْ عَدَاوَاتِيْمْ خُوْدِمْ مَطْرُوقِ اسْتِ كَسْتِ كَسْتِ
لَا يُوْنِيْ سَاوِيْ مَعْنُوْدِيْ نَبِيْ اَمَّا بِاَشْدِمْ جِيْرَسْتِ كَسْتِ كَسْتِ كَسْتِ كَسْتِ كَسْتِ كَسْتِ

که گفته اند از نزول و ورود آیات و اخبار بعد از بعثت مستلزم قیام ایشان و صدور
 اعمال محیطه است آنرا کاتبه بسیار مشهور کرده و چنانچه حاشیه خلافه است سقیفه اهل
 که آیه کریمه سچینها از تفسیر آیه شریفه لیل اذا یخشی و آیه و الذی جاء بالصدق
 و صدق یحی و آیه لریح خاف مقام ربیه و آیه و قینا الانسان بالذیبه اجناسا و
 آیه ذنوبنا ما فی عهد ربنا ان نزل این همه در سوره تها که یکتیه اند در شان
 آیه کریمه در این تامل شود و در همین آیات مدنی که در سوره آل عمران و شاول و
 فی الامر است و آیه و لایاتل اولوا الفضل که در سوره النور است نشان حیا
 میگردد بر آیه تها و آیه و آیه در آیه ما فات الله لیل المؤمنین علی ما انتم علیه
 حتی هیذا البیت من العباد یعنی هرگز نگذارند فدایتعالی المؤمنین را بر آنچه شما
 انما بر تفسیر ابن اعیسی غیر میفرماید انما یجان و التفاق تا آنکه جدا سازد تا پاک را
 از پاک از بجز منسوخ انعام و معدوم الحکم میباشند یا آیات شتی متاخره فی النزول
 که آیه ای تها در انجام قیامت را و آیه لیمیز الله الخبیث من الطیب و یجعل
 الخبیث دونه علی نضیب لیل و لیسبغیا یجعل فی جهنم او لکن هم الناس و
 میباید شریک در است و ملحقین معنی این آیه چنین است تا جدا کند او را و خبیث را
 از طیب بگذارد و خبیث را بعضی از بر بعضی پس کجا جمع سازد تمام را پس در آخر
 در جهنم انجماء بر یا بکارانند آیهی حال آیهات ناموا الفضائل المرعومه به است لیمیز
 الخبیث چه که مذکور آمدند بلا شرطی باید کرد و قوله که در سوره که در آن
 آخر السور با تها بر است ام حسینم ان لکوا و اما یعلم الله الذین جاوروا
 فیهم و تو فصل اول مراقب و ادعای افضلیت آنها در ردی بود پس تا آنکه منزه

این را مومنین علی ما انتم علیه و مقاوان تترکوا الخ متحد و مترادف است پس
 امر میز جها و برآمد آنچه در آخر سوره قرآن است چونکه جائے ثبات ایشان ثابت نشد
 نه سارت آنها با نفسم بظهور آمده لهذا از طیبین میزگر و دیدند و مود آن آیه و ممل
 محمدن الرسول قد خلقت من قبله الرسل افا من مات او قتل انقلبتم علی عقابکم
 و میرت یقرب علی عقبیه فلن یکفرن الله شیئا است یعنی محمد نیست مگر رسول هر که
 فیا و انبیا برگزیده ای پسران گریه در رسول یا قتل کرده شود و منقلب شود برپا
 شود و بر که برگردد بر پاشنه های خود پس هیچ زیان نرساند خدا را اتقی و این پیشین
 کوئی از اهل شدنی پیش آمد و حضرت رسالت متزلت و فتمی نبوت نیز در احادیث
 حوض ازان خبر داده و خاصه خطاب ابو بکر صدیق بر قول و س که گفت انسا انوا هم
 ثم یولوا دری ما قدر لول بعدی کافی الموطا ملا ما هم مالک بعد ازین کسور از
 میان شرافت سقیفه مجالی بقالی با مالک این انقلاب احداث از خطاب صدیق
 بر سر فاسقین غیر موجودین مانند ایشان هنوز از کتم عدم نیامده و ایمان تیاورد و
 در بگونه معدومین مخاطب شده تا بد اتم که این انقلاب بحق بنی امیه مذکور
 است یا بر سر اعراب یا بر سر مالک بن نویره و غیر حل کرد و شود زیرا که اعراب
 شدید الشقاق و معین الکفر و الشقاق بودند آیه الماعراب شد کفر و انفاقا
 شهادت در این انقلاب بر سر ایشان نمی سزد و مالک بن نویره مخاطب است
 انما یومن بالله و الیوم الاخر الی قوله سید خلم الله فی رحمة
 سید کما یسب کما فی سوره التوبه و یا شد بدلیل آنکه در تفسیر رازی مذکور
 نویره عیوب طلب زکوة ابو بکر صدیق است دلایل باین حدیثا

اموالهم صدقة تطهرهم وتزكهم بها وصل عليهم الایه پیش کرده بود و این
 آیات در قرآن ترتیباً و نزولاً موخر از آیه القلیم میباشند پس اقرار انقلاب بر مالک
 سجیل نمی شود مگر بحاضرین علی الوقت فافهم و آیه دیگر تا سحرة الفضا کل المثنی
 شیونهم قوله تم فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسد فی الارض و تقذروا الیها و انتم
 الایه است که در سوره محمد است و در این ذکر قوم قریش آمده که کافی الی مدینه
 ستولی فی الارض بامور است نگردیده مگر از بنی تمیم و عدی و امیه است از آیه
 ایشان موافق مصداق است چه خلاصه ترجمه ظاهر معنی اینکه پس آیه
 که اگر والی امور است باشید فساد انگیزی در زمین سازید و قطع اموال
 و پرتلاطم است که در قبیل قریش کدام کدام ستولی امور مسلمین گردیدند
 چه بیشتر میشود که بطبع اخذ اموال رواج ملل باطله را چنانکه داشته اند
 ایشان محرک محرمات شنید گردیده چنانکه آنفا گزشت و شطع را از سر خودان
 از شهادت عثمان غنی ثابت شده چنانکه در تاریخ اخذ آن مذکور است در
 و اسقل اقرباءه و اهل بینه فی السنت الا و اخر و کتار و ان بشیر باقر
 و اعطى اقرباءه و اهل بینه المال و تناول فی ذلك لا مائة امر الله بعد قال
 ایابک و عمر توکا من ذلك لمخص آنکه ابو بکر صدیق و عمر فاروق صلوات الله علیهم
 داشته پس این آیه که در ان قبایح عیدیه وارداته و منطیر بحال اخیر است
 تاریخ مدایح از منته مکر و مدنیه میباشند دلیل آنکه در قرآن مکر و منطیر
 نمی شود چه معنائش چنین بود و در شرح فی ان مکر و منطیر
 پس اگر آیت مدحیور نماند محتاط بر این